



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد- مدیر مسئول: سعید میثم موسوی مهر- سردبیر: سعید مسجاد طلوع هاشمی- نشانی: خیابان کوهسنگی- ابتدای کوهسنگی ۱۵- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵- نمایر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴- روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

SHAHRRARANEWS.IR

۴شنبه۱۱ مهر ۱۴۰۳۲۸ ربیع الاول ۱۴۴۴شماره ۴۳۲۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

مسایت شهرا را نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میتوان نامۀ اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۲۸٪

۱۸° ↑

۳۳°

صبح ۲۲

ظهر ۲۹

عصر ۲۸

شب ۲۵

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۰:۴۳ نیمه شب شرعی ۲۲:۳۸:۴۵

غروب آفتاب ۱۷:۱۳:۲۷ اذان صبح فردا ۰۴:۰۴:۵۴

اذان مغرب ۱۷:۳۱:۴۰ طلوع آفتاب فردا ۰۵:۲۸:۴۸

چه ها



«عشق، عشق می آفریند...»

این عکس را خودم گرفتم. انگار دوتایی میخ هم شده بودیم. بعد از حرم باید می رفتم خانه مامان و همین شد تا نقشه‌ای که در ذهنم داشتم را در خانه مامان پیاده کنم! شام که خوردیم، یکهو و بی هوا دراز کشیدم روی فرش ترکمنی گوشه پذیرایی و زل زدم به لوستر. به اطراف خانه با جزئیاتش. رضا برادرم روی همین فرش بود که ماشین های اسباب بازی اش را ردیف می کرد. مسابقه می دادند. تصادف می کردند و همیشه آن پاترول سبز فلزی که درهایش باز می شد برنده کارزار بود.

و حالا من هم انگار بچه شده بودم به قواره همین پسرک زائر و داشتم در کمرکش جاده ای نگاه می کردم به خورشید، به نور، به یک گنبد طلایی که انتهای جاده نشسته بود و از چشم های چندماهه ام که به دنیا باز شده دلبری می کرد.

رفیقی داشتم که از دست دختر نوزادش سروناز همیشه کلافه بود. سروناز هربار که شیر می خورد انگشت هایش را می کرد توی دهن مادرش و اصرار داشت انگشت های او را به لب بگیرد. سروناز حالا کلاس دوم شده. از روزهای نوزادی اش که برایش می گویم توی دلش قند آب می شود. این را نوشتم که بگویم چند شب پیش در گهده دوستان روان شناسم مطرح شد که این کار نوزاد به منزله سیاس و قدردانی است از مادر و با این کارش هدیه می دهد به او.

من روی فرش دراز کشیده بودم و اهل خانه نمی دانستند در حال بازسازی یک عکسم. عکس پسرک زائری که روی فرش دراز کشیده و انگشت می مکد.

من و هرکسی که مثل من عاشق بچه هاست، وقتی مهمانی داریم که بچه کوچک دارد. اگر خراب کاری هم اتفاق بیفتد توی دلمان آب تکان نمی خورد. بچه است دیگر! و خود حضرت رضا ^(ع) هم عاشق بچه ها بود. روایتی دارد که می گوید هر کودکی تا هفت سالگی چهارهزار فرشته نگهبان از او مراقبت می کنند. حضرت هم همیشه مقابل بچه ها بلند می شد و آن ها را می بوسید. شاید برای همین است که بچه ها هم عاشق حرم اند. در حرم آرام اند، می خندند، بازی می کنند و برخلاف آدم بزرگ ها پاسخشان به عشق جز عشق نیست.

حرم که می روم چشم برنمی دارم از بچه ها و دلم می خواهد از تک تکشان عکاسی کنم. این یکی به گمانم به تنهایی هزاران فرشته همراهش بود و وسط فرشته های حرم فارغ از دنیا لم داده بود و انگشت هدیه اش را خودش می میکید!



روزنامه نگار
ضحی زردکانلو

بندهٔ شاه خراسانم که لطفش دائم است

حسین طاهری



که از این طفل و کرنا بلند می شود یادآور نوبت عاشقی است. غروب که تمام می شود دوباره سکوت، شهر را در آغوش می فشارد. دوباره باید در انتظار صبح، دست به دعا برداشت. تا طلوع راه بسپار است، می دهد. این صدا از طفل و کرنا که نه، از عمق جان ودل است. بی سبب نیست که زمانی به نقاره خانه، «نوبت خانه» می گفتند. صدایی

که نقاره می زند، قبل از طلوع خورشید، قبل از غروب، در لحظه های عید، وقت نقاره های سحر ماه رمضان. هر ضربه ایی که به طفل می زند حال دل زائری را بهتر می کند. به روحی آرامش می بخشد، دل بی قراری را قرار می دهد. این صدا از طفل و کرنا که نه، از عمق جان ودل است. بی سبب نیست که زمانی به نقاره خانه، «نوبت خانه» می گفتند. صدایی



نوبت عاشقی

دوباره می خواند که: «مولا، مولا، مولا علی بن موسی الرضا» و دیگری دوباره پاسخ می دهد: «رضاجان، رضاجان» و صدای نقاره است که سکوت خسته شهر را می شکند و حال و هوای دل ها را تازه می کند. حاج احمد با آن قد خمیده و محاسن سفید. از ۰۴پایله بالا می رود. ۰۴پار زیر لب نام علی بن موسی الرضا ^(ع) را تکرار می کند. شوقی که در دل اوست، پایانی ندارد. قرار او با معشوق، دیرینه است. حاج احمد، نقاره زن حرم آقاقت. هرروز همین ساعت، همین جا، از همین بالا سر تعظیم فرود می آورد و به مولایش سلام می کند. چند دقیقه می ایستد و به صحن حرم نگاه می کند. صفایی که در صحن و سراسر چشم های او را مرطوب می کند و دلش را می لرزاند. چه بسیار زائرنانی که به حاج احمد التماس دعا گفته اند و برایش درد دل کرده اند. با او عکسی به یادگار گرفته اند و در کنار او اشک ریخته اند. –حاج آقا مریم داریم، گرفتاریم، حاجت داریم، شما هم برای ما دعا کنید، همون موقعی که نقاره می زند برامون دعا کنید. حاج احمد برای همه دعا می کند. هر وقت

حمید سلطان آبادیان

عکاس و نویسنده



نزدیک غروب است. خورشید آهسته آهسته از گستره آسمان رخت برمی بندد و رنگ شفق را به جای خود می گذارد. صدای طبل و کرنا می آید. صدای آشنایی که انگار نه از روی زمین، که از آسمان هشتم است. صدایی که دل را می لرزاند و اشک عاشقان را به منصف ظهور می رساند. پنج طبل و هشت کرنا در دست سیزده نقاره زن در بالای سر ایوان شرقی حرم مطهر، در صحن عتیق، صدای آشنای زیارت را به گوش زائران می رسانند. کبوتران حرم، به این صدا خو گرفته اند و با آن هم نوابی می کنند. زائران می ایستند و دل می سپارند. صدایی به گوش می رسد که زمزمه می کند: «سلطان دین و عقبی علی بن موسی الرضا.» و دیگری پاسخ می دهد: «رضاجان، رضاجان.» صدایی

آجر به آجر، عشق

درباره مهندس رضا دیشیدی، باسابقه ترین معمار حرم مطهر رضوی که بیشترین ساخت و سازها در مجموعه آستان قدس رضوی را در کارنامه درخشان خود دارد



آزاده چشمه سنگی
نویسنده

آینده ای نه چندان دور، رفته رفته ۱۰هکتار اولیه وسعت حرم را به ۶۰هکتار گسترش می دهد.

به مدد امام هشتم^(ع)

اوایل دهه ۱۶۰۰است. قرار است دوربرگردان بست شیخ حرعاملی را در پایین خیابان بسازد. برای اجرای طرح روگذر. این وسط، سردر مدرسه تاریخی عباسقلی خان شاملو مانع پیشبرد پروژه شده. سردری که بیش از ۴۰۰سال قدمت دارد. صفوی ها آجر به آجرش را بالا برده اند. برای خودش قدر و منزلت ویژه ای دارد. اگر تخریبش می کرد هرگز خود را نمی بخشید. اگر تخریبش نمی کرد، الگوی پرافتخاری می شد برای باقی معماران که به هر قیمتی، داشته های تاریخی ارزشمندشان را فدای گسترش پروژه ها نکنند و در عوض فکر چاره باشند. اما چاره جابه جاکردن یک سازه تاریخی چند ده تنی چه بود؟ چطور می شد به جای تخریب، ده متری سردر مدرسه را عقب کشید؟ روز و شب برایش نمانده بود. ساعت ها می نشست با یک تیم مهندسی به چگونگی اجرای کار فکر می کرد. دست آخر یک راه بیشتر باقی نماند، باید دورتادور سردر را بتن می ریختند و بعد از محکم شدن، سازه را با پی محکم تازه اش بلند می کردند می گذاشتند ده متری عقب تر! کاری که حتی به زبان هم آسان نبود! انگار به سازه بگویی پاهایت را بلندکن می خواهیم یک شلوار بتنی پایت کنیم! همین قدر ساده و همین قدر دشوار. اما قبل از کلید زدن پروژه، مهندس دیشیدی همه چیز را واگذار کرده بود به کارفرمای اصلی. از خود امام رضا ^(ع) خواسته بود هوای همه چیز را داشته باشد. او به قدر علم و تجربه اش همین قدر می دانست و مایقی داستان. از کنترل او خارج بود. به حساب دودوتا چهارتای مهندسی، این کار شدنی بود. فقط دقت بالا و صبر بی اندازه ای می خواست. روز انجام کار، مهندس دیشیدی به عادت هر روز رفت زیارت امام رضا ^(ع). پیش از اذان صبح. دلش را به

سال ۱۳۳۸با مدرک دیپلم رفت تهران و سال ۱۳۴۲در قامت یک جوان مهندس تحصیل کرده به مشهد برگشت. شهری که هنوز استانداری اش هم یک مهندس معمار تعریف شده نداشت. هر پروژه ای پیش می آمد می سپردند دست پیمانکار. حالا مهندس دیشیدی می توانست در قامت مشاور دست راست مهندس جواد شهرستانی شهردار وقت مشهد بایستد. یک سال بعد هم به واسطه حسن انجام کار از سوی مهندس شهرستانی به مجموعه آستان قدس رضوی معرفی شد و همان اول کاری شدکارمند رسمی آستان.

از ۱۰هکتار به ۶۰هکتار

کار می زدی خوش درنمی آمد! چیزهایی که بهگوش شنیده بود، حالا داشت به چشم می دید. خودش با پای خودش بلندشده آمده استانداری کشان کشان دست تیمسار باتمانقلیچ که بین سال های ۱۳۴۴تا ۱۳۴۶نائب التولیه آستان قدس بود را گرفته تا ببرد مسافرخانه حضرتی را نشانش دهد. عارش می آید پسوند حضرت را پچسباند تنگ مکانی که حتی در دورترین نقطه این شهر هم که باشد، لکه ننگی به دامن مشهد است چه برسد دیوار به دیوار حریم ملکوتی آستان. وقتی تیمسار با چشم های خودش دیدواوضاع مسافرخانه تاچه اندازه اسفناک و آلوده است، خودش دستور داد ساختمان را خالی کنند و درش را تیغه بکشند. مهندس دیشیدی خودش دوره برداشته دارد یکی یکی بافت ناسالم اطراف حرم را شناسایی می کند. محلاتی که به لحاظ اخلاقی، تقدس حریم حرم را خدشه دار می کنند. با هماهنگی استانداری تخریب می کند. در عوض به وقت گسترش حریم حرم، سروسوزنی کار به معماری های ارزشمند نزدیک حرم ندارد. مدرسه نواب، میرزا جعفر عباس قلی خان. دودر و امثالهم را نگه داشته و مابقی هراتچه تناسبی با اخلاق و معنویت ندارد، از سر راه برمی دارد. با همین جسارت و افاق دید است که در